

تهاجم فرهنگی (۱)

محمد حسین جمشیدی

دانستیم برای مقابله تهاجم فرهنگی غرب، شناخت نظام فرهنگی غربی به عنوان نظام مهاجم ضروری است و همچنین دریافتیم که منظور از غرب نوعی شیوه تفکر است که اصول و مبانی ذکری و نظری و سیاسی اجتماعی خاصی دارد که امروزه در قالب لیبرالیسم غربی به سرکردگی ایالات متحده آمریکا و تحت عنوان نظام نوین جهانی تجلی یافته است و جنبه تهاجمی آن در بعد و شکل جدیدش کاملاً آشکار است. در این نوشتار نیز توجه خود را به مهمترین اصول و مبانی فرهنگی، اجتماعی غرب معطوف می‌داریم.

ارتباط مبانی فرهنگی اجتماعی با مبانی نظری غرب: شالوده هر مکتبی را اصول و مبانی اولیه آن یعنی نوع نگرش او به هستی (خدا، دین، طبیعت و انسان) تشکیل می‌دهد، اما بدون بیان اصولی دیگر که از طرفی با اصول اولیه ارتباط دارند و از سوی دیگر به زیست فردی و جمعی و عملکرد انسان و سایر پدیده‌های انسانی مربوط می‌شوند نمی‌توان به شناخت کاملی دست یافت. پل میان اصول نظری و فکری و زندگانی و عملکرد و فعل و مشی انسانی را اصولی تشکیل می‌دهند که بیشتر جنبه سیاسی، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی دارند و از یک سو حاصل و برآمده از اصول اولیه هستند و از دیگر سوی زندگی انسان و جامعه غربی را می‌سازند به عنوان مثال اومانیزم، به عنوان یک اصل نظری غرب مطرح است، اما اصولی که روحیات سیاسی، اجتماعی غربی از آن منتج می‌شوند در قالب تجدد، روشنگری و تجلی می‌یابند.

اصول و مبانی فرهنگی اجتماعی غرب: منظور از اصول و مبانی فرهنگی اجتماعی

غرب، مبانی فکری و فرهنگی ریشه‌داری هستند که در حیات سیاسی و اجتماعی غرب تجلی واقعی یافته‌اند و با تکیه بر اصول نظری غرب، زندگی و حیات غربیان را تشکیل داده‌اند. و تبدیل به ابزارهایی مناسب برای حفظ قدرت و توجیه خیانتها، تجاوزات و ظلم و ستم بی حد و حصر سوداگران و و دلالان به غربی شده‌اند.

۱ - روشنگری: این اصول و مبانی عبارتند از: در معنی اصطلاحی روشنگری بیان جریان فرهنگی خاصی که بر اساس فلسفه آن تمام جهان‌بینی‌ها و دیدگاه‌های فلسفی، علمی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی و نیز نهادهای سیاسی - اجتماعی باید بر پایه معیارها و قضاوت‌های عقلی (محاسبه‌گرانه) جواب پس بدهند و اگر دیدگاه یا جهان‌بینی خاصی نتواند بر پایه این معیارها جوابگوی مسائل مرتبط باشد باید جای خود را به احکام و معیارهای عقلی بسپارد. بر اساس حرکت روشنگری انسان صاحب عقل در مرکز توجه علم و اندیشه قرار می‌گیرد و دیگر در عقل الهی یا کیهانی سهیم نیست، بلکه برای نخستین بار صرفاً و کلاً به عقل بشری خود اتکال می‌ورزد. کارکرد دیگر روشنگری این بود که عقل محاسبه‌گر انسانی را به عمل (راکسیس) او ارتباط می‌دهد، در چنین دیدگاهی عمل و نتیجه عمل بدون توجه به نیت و انگیزه خود مثبت و با اهمیت تلقی می‌گردد و لذا اعتماد کاملی نسبت به عمل انسانی و نیز پیشرفت دائمی در تاریخ و تحقق بیشتر اصول عقلانی به وجود می‌آید. روشنگری در بعد سیاسی تئوری قرار داد را مطرح کرد و در بعد حقوقی نیز مسأله حقوق بشر را به وجود آورد.

۲ - پوزیتیویسم: پوزیتیویسم در لغت به معنای مثبت و تحقیقی و در اصطلاح بیانگر اندیشه تغییر و تصرف در امور واقعی که قطعی و محقق هستند می‌باشد. اساس روش‌شناسی روشنگری غرب را پوزیتیویسم تشکیل می‌دهد، که از عقل‌گرایی و ساینیتیسم شکل گرفته است. در پوزیتیویسم از همان ابتدا نوعی بدبینی و بی‌اعتنایی نسبت به فلسفه، اخلاق و بحث‌های مابعدالطبیعه وجود داشت که

بعدها در آراء کنت و پوزیتیویسم منطقی حلقهٔ دین - به نوعی مخالفت افراطی تبدیل شد. می‌توان پوزیتیویسم را بعدی از شیوه نگرش غرب جدید دانست که در حوزهٔ معرفت‌شناسی و دانش به روش تجربه بها می‌داد و معرفت یقینی را معرفت مبتنی بر تجربه و روشهای کلی می‌دانست و به همین لحاظ صورت مطلوبی برای خردگرایی محاسبه‌گرایانه و علم‌گرایانه غربی بود. و ارتباط تنگاتنگی با مسائلی چون لیبرالیسم و اصالت فرد داشت.

۳- تجدد (مدرنیته): تجدد (مدرنیته) به مفهوم نوکردن، تجدید ساختن، احیاء کردن و وضعیت، ولی در اصطلاح دانش سیاسی به دو معنی اصلی به کار رفته است: ۱- در نظر گرفتن یا اندیشیدن امری جدید که سابقه ندارد ۲- اندیشیدن یا در نظر گرفتن تفسیری جدید از امری قدیم.

بنابراین در تجدد نوعی نوگرایی و اصالت دادن به نو و تازه موجود است. در اصطلاح تجدد یا مدرنیته یکی از ویژگیها و اصول عمده تمدن غرب می‌باشد که با اصولی چون اومانیزم، عقل‌گرایی و سانیتیزم همراه و همگام است. تکیه بر علوم تجربی - روش پوزیتیویستی - اومانیزم و آینده‌نگری، از ارکان تجدد و مدرنیته در غرب به شمار می‌روند، ولی مهم اینجاست که همانگونه که در میان اصول فرهنگی غرب، نوعی تعارض به چشم می‌خورد در مدرنیته نیز این تعارض آشکارا دیده می‌شود و همین تعارضات موجود در میان اصول مدرنیته و میان اصول با شرایط و ویژگیهای حیات انسانی در غرب، بحرانهای مدرنیته را به وجود می‌آورد که سعی می‌شود در هر دوره‌ای به گونه‌ای از آن خود را رهایی بخشند، امروزه تجدد در غرب گرفتار بحران است و لذا مسائلی چون پست مدرنیسم در برابر آن و گاه به عنوان جایگزین آن مطرح می‌گردد.

۴- پراگماتیسم: پراگماتیسم را به معنی «اصالت عمل» یا «اصالت نتیجهٔ عمل» دانسته‌اند، بر مبنای این اصل معیار سنجش هر عملی به نتایج و آثار آن عمل بر می‌گردد و لذا حقیقت بودن یا بطلان عمل به نتایج آن بستگی دارد، به طور کلی

پراگماتیسم که فلسفه‌ای کاملاً آمریکایی است، جایگاه و انگیزه و نیت و هدف عامل هیچ نقشی در عمل ندارند مهم و معیار حق و باطل بودن نتیجه دار بودن یا بی نتیجه بودنش می باشد. در نهایت پراگماتیسم به انکار حقیقت عینی و خارجی منجر می گردد، که آن هم پذیرش نسبی گرایی را به دنبال خواهد داشت.

نتیجه گیری: مکتب غرب دارای اصول اساسی است که یکی از ویژگیهایی که از این اصول اخذ می شود اینکه همگی به نحوی به نوعی بی مرزی ولایتناهی را تداعی می کنند، نتیجه‌ای که از این ویژگی یعنی مرز شکنی گرفته می شود اینکه غرب فرهنگی در حرکت خود به سوی بی مرزی حرکت می کند، پس مهاجم است.

دومین ویژگی، مبانی فرهنگی - اجتماعی غرب این است که داعیه سلطنت و سلطه بر همه عالم را دارد، یکی از نتایجی که از این اصول استنتاج می گردد، حرکت غرب به سوی ابتدال است. غرب دارای بحران فرهنگی و بحران نظری است. بحران فرهنگی، نظری، سیاسی و اجتماعی در غرب امروز تک بعدی شدن انسان غربی است و همین عامل از خودبیگانگی اوست. در اینجا است که با طرح دهکده جهانی، مسئولیت در برابر فرهنگ غربی صد چندان می گردد، زیرا اگر ما بخشی از فرهنگ و تمدن غرب باشیم، طبعاً به همان سرنوشتی دچار خواهیم شد که غرب دچار می گردد، لذا نه تنها نباید فریفته ظاهر تمدن غرب شد، بلکه باید مستقل بود و به گونه‌ای اندیشید و مقاومت کرد که بتوانیم سربلند و سرافراز در برابر این تهاجم (اگر چه سخت تر از سایر تهاجمات است) باقی بمانیم.